

درس‌هایی از انتخابات سال ۲۰۰۴ آمریکا

از آنجاکه انتخابات ریاست جمهوری آمریکا و سیستم " دوحزبی" آن نختنها توسط هیئت حاکمه آمریکا و بلندگوهای قدرتمندش بلکه به‌وسیله بخش وسیعی از روشنفکران "جهان سوم" به‌عنوان قلمی تمدن، اوج تکامل جامعه بشری و نمونه دموکراسی واقعی پذیرفته‌شده و در این راه مقادیر فراوانی خاک به چشم مردم جهان پاشانده شده اما برای یک ناظر خارجی که این نمایش را سال‌های سال از نزدیک مشاهده کرده است پذیرش این ادعا هم تعجب‌انگیز و هم تأثرآور است بی‌مناسبت نیست که پیش از ارزیابی از انتخابات اخیر ریاست جمهوری، بخش‌هایی از مقاله‌ای را که ۱۲ سال پیش به مناسبت انتخابات سال ۱۹۹۲ - انتخاباتی که بیل کلینتون را به کاخ سفید فرستاد - نوشته‌ام به‌عنوان مقدمه در اینجا نقل کنم و پس آن به درس‌های تازه‌ای که انتخابات سال‌های ۲۰۰۰ و ۲۰۰۴ می‌شود یاد گرفت بپردازم.

« در آمریکا هر چهار سال یکبار به مناسبت انتخابات ریاست جمهوری نمایش بزرگی برپا می‌شود که در آن صدها میلیون دلار خرج می‌شود، صدها نطق پرطمطراق ایراد می‌شود، ده‌ها هزار بادکنک به هوا می‌رود و هزاران آهنگ وطن‌پرستانه در حال تکان دادن پرچم آمریکا خوانده می‌شود. میلیون‌ها آمریکایی این نمایش را نظاره می‌کنند؛ بعضی تحت تأثیر آن قرار می‌گیرند بعضی دیگر بی‌تفاوت به آن نگاه می‌کنند، برخی نیز با شک و تردید و خشم به آن می‌نگرند... در این نوشته سعی خواهد شد به همراه " اکثریت خاموش" آمریکا سری به پشت پرده این نمایش بزرگ بزنیم و واقعیات را قدری به‌دور از نطق‌های انتخاباتی و بالن‌ها و بادکنک‌های رنگارنگ مشاهده کنیم. برای چنین کاری لازم است ابتدا اشاره‌ای مختصر به بنیان‌هایی که نظام سیاسی حاکم بر آمریکا روی آن پایه‌گذاری شده است.

میدانیم که بنیان‌گذاران جمهوری آمریکا یعنی نویسندگان اعلامیه استقلال (۱۷۷۶) و قانون اساسی (۱۷۸۷)، از نظر فلسفه سیاسی و دیدگاه اجتماعی سخت تحت تأثیر جان لاک (John Locke) پدر فلسفه لیبرالیسم غرب بوده‌اند. این نظریه‌پرداز قرن ۱۷ انگلیس که خود از طریق رباخواری، تجارت حریر و زمین‌داری، ثروت و مکتب کلانی در قاره جدید به هم زده بود، از سهامداران اولیه بانک انگلیس و در عین حال تدوین‌کننده قانون اساسی ایالت کارولینا در سال ۱۶۶۰ بود.^۱ مطابق قانون اساسی فوق اشرافیتهی مرکب از ۸ بارون (Baron)^۲ ثروتمند، هم صاحب ۴۰٪ از زمین‌های حاصلخیز کارولینا می‌شدند و هم بر آن ایالت حاکمیت پیدا می‌کردند. در فلسفه سیاسی جان لاک از وجود دولت، حقوق سیاسی " مردم " و قانون بشدت حمایت می‌شود اما نابرابری‌های مالکیت، ثروت و سرمایه نادیده گرفته‌شده و حل مسئله این نابرابری‌های اجتماعی به دست قانون سپرده می‌شود بی‌آنکه گفته شود که این قوانین و این حقوق سیاسی توسط کدام بخش جامعه - که از یکسوی آن اقلیتی کوچک از صاحبان ثروت و سرمایه و در سوی دیگر اکثریتی بزرگ از ناداران قرار گرفته - نوشته‌شده و به مرحله اجرا درمی‌آید.^۳ یا در جامعه‌ای که در آن اهرم‌های قدرت سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و تبلیغاتی و دستگاه‌های سرکوب زیر سلطه آن اقلیت است چگونه " تمام مردم " می‌توانند در برابر آن قوانین برابر و دارای حقوق مساوی باشند. بقول یکی از اعضای پارلمان انگلیس « موقعی که جان لاک در نوشته‌هایش صحبت از " مردم " می‌کرد منظورش نه توده مردم بلکه طبقه متوسط، صاحبان صنایع، تجار و نجای مناطق روستایی بود.»^۴

با فرارسیدن سال‌های دهه‌ی ۱۷۶۰، طبقه ثروتمندی که کلونی‌های انگلیس را زیر مهار و کنترل خود داشته، ۱۵۰ سال تجربه را پشت سر گذاشته و شگردهای فراوانی برای حاکمیت بر این سرزمین فراگرفته بودند. این طبقه ثروتمند در عین حال که بیم و هراس‌هایی در دل داشتند اما راه‌های مقابله با آن را نیز فراگرفته بودند. فلسفه لیبرالیسم جان لاک تطابق تقریباً کاملی با خواست‌ها و منافع اصلی این طبقه داشت و بنابراین پیاده کردن این نظرات به‌عنوان بهترین نسخه برای علاج آن بیم و هراس کاملاً طبیعی بود.

¹ Howard Zinn : A People's History of The United States (Perennial 1980 – P47)

^۲ از القاب اشرافی غرب اروپا است و به واسطه‌هایی گفته می‌شد که زمین و املاک خود را مستقیماً از پادشاه دریافت می‌کردند

³ Howard Zinn : A People's History of The United States (Perennial 1980 – P47)

⁴ Howard Zinn : A People's History of The United States (Perennial 1980 – P73)

بنیان‌گذاران جمهوری ایالات‌متحده پس از استقرار در ۱۳ ایالت اولیه در شرق آمریکا می‌بایست چند مسئله اساسی را برای تضمین تسلط خود بر سرزمین جدید حل کنند که در رأس آن‌ها سه مسئله قرار داشت:

۱. تسخیر بقیه سرزمین آمریکا به قیمت نابودی بقایای بومیان این سرزمین که از کشتارهای دسته‌جمعی قبل از آن جان سالم بدر برده بودند – چراکه دولت انگلیس مطابق معاهده ۱۷۶۳ به بومیان قول داده بود که بقیه سرزمین آمریکا از کوه‌های آپالچی به آن‌طرف را در دست آن‌ها به‌عنوان مالکین اصلی‌اش باقی خواهد گذاشت.

۲. به شورش و طغیان بردگان سیاه‌پوست و اجیران سفیدپوست که ابعاد وسیعی به خود گرفته بود و به همکاری و همدلی که میان آن دو از یکسو و بومیان از سوی دیگر دیده می‌شد می‌بایست پایان داده می‌شد.

۳. این طبقه می‌بایست از قیدوبندهای بقایای فنودالیزم اروپا و از کلیسا و تاج‌وتخت انگلستان رها می‌شد تا با آزادی کامل ثروت‌ها و سرمایه‌های خود را مستقلاً رشد دهند. استقلال از انگلستان، دامن زدن به روحیه میهن‌پرستی نسبت به وطن جدید و دامن زدن به احساسات نژادپرستی سفیدپوستان، حلال مشکلات سه‌گانه فوق بود و اکنون طبقه جدید کلونی نشین هم تجربه کافی برای حکومت کردن را در آستین داشت و هم فلسفه جدید جان لاک را.

تحقیقات عظیم چارلز برد (Ch. Beard) درباره ۵۵ نفر امضاکنندگان قانون اساسی آمریکا نشان می‌دهد که اینان تقریباً همگی برده‌دار و ثروتمند، بعضی تاجر، بعضی وکیل دادگستری و پزشکی و برخی دیگر رباخوار و از زمین‌داران بزرگ زمان خود بوده‌اند. ۶۹٪ از آنان مقامات بالایی در دستگاه استعماری انگلیس داشته‌اند.^۵

طرز تفکر و فلسفه این قشر حاکمان جدید ارتباط تنگاتنگی با مکان و امتیازات اجتماعی آن‌ها داشت: جرج واشنگتن اولین رئیس‌جمهور آمریکا ثروتمندترین مرد آمریکایی زمان خود بود که شخصاً صاحب ۲۱۶ برده بود. مطابق آمار آن روز خرج نگهداری برده ۱۲ دلار در سال و درآمد سالانه از هر برده ۲۵۷ دلار بود!^۶ بی‌جهت نیست که او فلسفه سیاسی خود را چنین بیان می‌کند: "شاید ما در موقع تشکیل کنفدراسیون خود، نسبت به طبیعت بشر بیش‌ازحد خوش‌بین بوده‌ایم. تجربه نشان داده است که انسان‌ها بدون کاربرد زور دست به اتخاذ تصمیمات و اجرای اموری که دربرگیرنده بالاترین منافع آن‌هاست نمی‌زنند"^۷ جان آدامز دومین رئیس‌جمهور آمریکا که وکیل دادگستری و جزو ثروتمندان و صاحب‌امتیازان زمان خود بود قربانیان کشتار معروف بوستون به دست انگلیسی‌ها را "مشتی بچه‌های بی‌سروپا و سیاه‌پوستان و رنگین‌پوستان و ملوانان خودسر" نامید.^۸ توماس جفرسون سومین رئیس‌جمهور آمریکا از ثروتمندترین مردان آن روز و صاحب ۱۸۵ برده بود که ۲۵ نفر آن‌ها در منزل او خدمت می‌کردند. الکساندر هامیلتون از افراد برجسته بنیان‌گذار، دوست نزدیک جورج واشنگتن و اولین وزیر خزانه‌داری آمریکا دید فلسفی خود راجع به مردم چنین بیان می‌کند: «تمام جوامع به یک اقلیت و یک اکثریت تقسیم می‌شوند. گروه اقلیت ثروتمندان و پاک‌زادگان هستند. گروه اکثریت نیز توده‌های مردم‌اند. گفته می‌شود که صدای اکثریت صدای خداست، چنین شعاری علیرغم اینکه وسیعاً تکرار شده و موردقبول قرار گرفته، واقعیت ندارد. توده‌های مردم سرکش و دمدمی مزاج‌اند و بندرت قضاوت درست می‌کنند، بنابراین حق حکومت کردن به‌طور مشخص و دائمی باید به بخش اول جامعه داده شود.»^۹

اما شاید هیچ‌یک از بنیان‌گذاران و امضاکنندگان قانون اساسی آمریکا فلسفه سیاسی خود را آشکارتر از جان جی (J. Jay) یعنی اولین رئیس دیوان عالی کشور ایالات‌متحده بیان نکرده باشد. او عقیده داشت که طبقات بالای جامعه افرادی برگزیده و بهتر از طبقات پائین جامعه‌اند. او می‌گوید: «آنان که صاحبان اصلی کشورند باید بر آن کشور نیز حکومت کنند.»^{۱۰} صاحبان اصلی کشور در زمان جان جی اقلیت کوچکی بودند که فقط ۱٪ بالای خانواده‌های ماساچوست را تشکیل می‌دادند اما ۴۴٪ از ثروت آن ایالت در تصاحب آن‌ها بود.

⁵ Jerry Fresia : Towards An American Revolution (South end 1988 – P25)

⁶ Howard Zinn P33

⁷ Charles Bird : An Economic Interpretation of The Constitution ... (Mc Millan)

⁸ Howard Zinn : A Framers History of The U.S. (Harper & Row- P67)

⁹ Max Ferrand : The Records of Federal Convention of 1787 (Yale – P288)

¹⁰ Eric Foner : Tom Paine & Revolutionary America (Oxford – P15)

مطابق تحقیقات اریک فونر (E. Foner) استاد تاریخ دانشگاه کلمبیا، بنیانگذاران جمهوری امریکا، معتقد به "فسادپذیر و سودجوی بشر که احساسات و نه تعقل بر آن حاکم است" بودند و بر پایه چنین اعتقادی بود که از نظر آن‌ها « دموکراسی واقعی یعنی دادن حق تعیین سرنوشت مردم به خودشان امری ناشدنی به نظر می‌رسد و منظور آن‌ها از دموکراسی عبارت از تعیین سرنوشت اکثریت "فسادپذیر" توسط اقلیتی است که ذاتشان فسادناپذیر است!»¹¹ بی‌جهت نیست که تحقیقات وسیع سال‌های اخیر درباره ریشه‌های قانون اساسی امریکا نشان می‌دهد که از نظر نویسندگان این سند، موقعی که صحبت از "ما مردم" (We the people) می‌شود، منظور اقلیت صاحب ثروت و قدرت مردان سفیدپوست طبقه متوسط و بالای آنگلو ساکسونی بود که می‌بایست از یکسو آزاد از تاج و تخت و کلیسای انگلیس و دیگر قیدیوندهای فئودالی اروپا و از سوی دیگر آزاد از اکثریت مردم (زنان، بومیان، آفریقایی تبارها و اجیران و بی‌چیزان سفیدپوست) به تجمع ثروت و سرمایه بردارد. قانون اساسی امریکا تبلور چنین "آزادی" ها و چنین "دموکراسی" است. گرچه زنان امریکا پس از جنگ جهانی و آفریقایی تبارها و بومیان تازه پس از سال ۱۹۶۵ به دنبال مبارزات عظیم زنان در سراسر جهان و اوج‌گیری مبارزه سیاهان برای تبعیض نژادی و به دست آوردن حقوق اولیه مدنی، حق رأی دادن به دست آوردند اما به جرات می‌توان گفت، اکنون پس از گذشت بیش از ۲۰۰ سال از نوشتن قانون اساسی هنوز هم " صاحبان اصلی کشور حاکمان اصلی این کشورند" نهنها اکنون از نظام دوحزبی و ماشین حزبی برای تداوم و تحکیم تسلط خود و مشروع جلوه دادن این نظام استفاده می‌کنند. حال پس از این مقدمه به چندچون انتخابات اخیر ریاست جمهوری امریکا می‌پردازیم.

برای پی بردن به محتوای واقعی دموکراسی امریکا باید ماهیت واقعی انتخابات ریاست جمهوری این کشور را شناخت، یادآوری این نکته لازم است که در نظام سیاسی ایالات‌متحده، رئیس‌جمهور از قدرت سیاسی استثنایی برخوردار است چراکه نهنها طبق قانون اساسی در تعیین ۶۰۰۰ نفر مهره‌های اصلی دولتی که بدنه اصلی یکی از بزرگترین بوروکراسی (دیوانسالاری) های جهان را تشکیل می‌دهد نقش تعیین‌کننده دارد بلکه می‌توان بسیاری از لوايح تصویب‌شده توسط قوه مقننه (کنگره) را و تو کند و حق انتخاب مهره‌های اصلی قوه قضاییه (دیوان عالی کشور و دیگر قضات عالی‌رتبه) نیز به عهده اوست. به سخن دیگر در نظام سیاسی امریکا قوه اجرائیه در میان سه قوه اصلی حکومتی قدرتمندترین بخش و رئیس‌جمهور مهره اصلی آن است و نقشی تعیین‌کننده در سیاست‌های داخلی و به‌ویژه خارجی دارد.

رئیس‌جمهور امریکا چگونه انتخاب می‌شود؟

۱. **تعیین کاندیدای ریاست جمهوری :** سرنوشت انتخابات ریاست جمهوری لااقل در یک قرن اخیر توسط حزب جمهوری‌خواه و دموکرات تعیین‌شده است - خواهیم دید که با رویدادهای دراماتیک سال‌های اخیر، امریکا عملاً به‌سوی سیستم تک‌حزبی پیش می‌رود. در تاریخ امریکا - برخلاف بسیاری دیگر از کشورهای پیشرفته صنعتی - جز این دو حزب عملاً هیچ حزب دیگری توان عرض‌اندام نداشته است و این دو حزب نیز با گردش بر است شدید حزب دموکرات از دهه ۱۹۸۰ به این سو اساساً منافع انحصارت امریکا و بازار مالی نیویورک را نمایندگی می‌کنند و تنها تفاوت آن‌ها، اختلاف بر سر شیوه **مدیریت** منافع و خواست‌های سهامداران اصلی این انحصارت یعنی اداره ثروت‌ها و سرمایه‌های " صاحبان اصلی این کشور" است.

رهبران، گردانندگان و فعالین سطح بالای این دو حزب ارتباط تنگاتنگی با مدیران انحصارت و افراد ثروتمند و پرنفوذ در سطح محلی، ایالتی و کشوری دارند. شرکت مردم در گرداندن ماشین حزبی جمهوری‌خواه و دموکرات ناچیز است و به‌طورکلی باآنکه مردم ناچارند به یکی از کاندیداهای این دو حزب رأی دهند اما خود در تعیین سیاست‌های این دو حزب نقش چندانی ندارند و تعیین این سیاست‌ها به دست عده‌ی کوچکی از سیاستمداران و آن‌هایی سپرده می‌شود که رابطه نزدیکی با مراکز ثروت و قدرت دارند. کاندید ریاست جمهوری در بالاترین سطوح و توسط این سیاستمداران تعیین می‌شود و سپس به مردم امریکا " عرضه" می‌شود.

۲. **مخارج انتخابات :** مخارج انتخابات در امریکا چنان ابعادی دار که برای دیگر کشورهای پیشرفته صنعتی تصورناپذیر است و هر سال هم ابعاد تصورناپذیری‌تری به خود می‌گیرد. تعیین میزان دقیق مخارج انتخابات تقریباً غیرممکن است چراکه بسیاری از اقلام آن یا نهفته در بودجه‌های رسمی و غیررسمی دولتی در سطح فرال، ایالتی و ولایتی است و یا به‌صورت مخارج "

¹¹ Eric Foner : Tom Paine & Revolutionary America (Oxford – P90)

متفرقه" شرکت‌های بزرگ و کوچک پنهان است و کاملاً مخفی می‌ماند. بدین ترتیب برای تخمین تقریبی این مخارج باید به گفته‌ها و نوشته‌های منعکس‌شده در دستگاه‌های ارتباط جمعی خودشان تکیه کرد.

رأس پرو یکی از کاندیداهای سه‌گانه ریاست جمهوری سال ۱۹۹۲، باآنکه دیر وارد مبارزه انتخاباتی شد و پس از چند ماه خود را کنار کشید، به گفته خودش و دیگر منابع، نزدیک به ۱۰۰ میلیون دلار صرف فعالیت‌های انتخاباتی خود کرد. هزینه مبارزات انتخاباتی کلینتون در آن سال به ۲۰۰ میلیون دلار تخمین زده‌شده است درحالی‌که تعیین مخارج انتخاباتی جورج بوش اول تقریباً غیرممکن بود چراکه او علاوه بر مخارج ظاهری از کلیه وسایل و امکانات دولتی برای مبارزات انتخاباتی خود استفاده کرد. در مجموع مخارج انتخاباتی ریاست جمهوری و کاندیداهای کنگره و غیره در سال ۱۹۹۲، ۱ میلیارد دلار تخمین زده‌شده است، این مخارج در انتخابات ۲۰۰۰ به ۳ میلیارد دلار رسید و در سال ۲۰۰۴ به ۴ میلیارد دلار تخمین زده شد!

به‌راستی چرا انتخابات در امریکا نیاز به چنین مخارج هنگفتی دارد؟ آشکار است چون :

الف - کاندیداهای تعیین‌شده از طرف دو حزب چنان جدا از مردم و برای آنان بیگانه و ناشناخته‌اند که فقط با صرف هزینه‌ای عظیم از طریق دستگاه‌های تبلیغاتی باید به مردم "شناخته" شده یا به‌عبارت‌دیگر چون هر کالای دیگر به آنان "عرضه" شود.

ب - از آنجاکه کاندیداهای مربوطه، کاندید مردم نبوده و توسط ماشین حزبی تعیین می‌شوند بنابراین خود مردم در شناساندن آن‌ها تقریباً نقشی نداشته و وظیفه اساسی به دستگاه‌های ارتباط جمعی سپرده می‌شود و مردم نقش منفعل و نظاره‌گر پیدا می‌کنند. از این‌رو داشتن توان مالی در انتخاب شدن نقش اساسی و تعیین‌کننده پیدا می‌کند.

اثرات منفی و ضد مردمی چنین سیستمی را آشکارا در این واقعیت می‌توان دید که کاندیداهای شناخته‌شده‌ای که به مدت چندین دهه در راه منافع مردم - و در تقابل با انحصارات بزرگ - فعالیت کرده و در سطح کشور به خاطر خدماتشان محبوب مردم‌اند، افرادی چون رالف نادر (R. Nader) کاندید حزب سبز در سال ۲۰۰۰ و کاندید مستقل در سال ۲۰۰۴ اصولاً فرصت پیدا نمی‌کنند چون کاندیداهای حزب جمهوری‌خواه و دموکرات نظرات خود را به گوش و چشم مردم امریکا برسانند، چراکه توان مالی لازم را ندارند. داشتن توان مالی نیز مستلزم دفاع از منافع انحصارات است و نه مردم. نه‌تنها آن بلکه در بحث و جدال‌های تبلیغاتی و پرسروصدای میان کاندیدهای دو حزب که در چند هفته‌ی قبل از انتخابات صورت می‌گیرد و تنها فرصتی است که ده‌ها میلیون نفر از مردم امریکا از طریق تلویزیون این بحث‌وجدل‌ها را تماشا می‌کنند در سال ۲۰۰۰ به رالف نادر نه‌تنها اجازه شرکت ندادند بلکه از ورود او به سالن برگزاری این بحث و جدال‌ها جلوگیری کردند. در سال ۲۰۰۴ حزب دموکرات تا آنجا پیش رفت که قویاً از او خواست خود را از مبارزه انتخاباتی بیرون کشد. احزاب سبز، آزادیخواه (Libertarian) و احزاب سوسیالیست که هر یک کاندید خود را دارند به دلیل نداشتن توان مالی برای تبلیغات گسترده، اصولاً در سطح کشور ناشناخته می‌مانند.

لازم به تذکر است که دستگاه‌های ارتباط جمعی قدرتمند امریکا در دست تعداد انگشت‌شماری انحصارات غول‌آسا متمرکز شده‌اند که سرنوشت انتخابات امریکا عملاً توسط آن‌ها تعیین می‌شود. تلویزیون‌های امریکا در انحصار ۵ شرکت غول‌آسای فراملیتی جنرال الکتریک (NBC)، والت دیسنی (ABC)، وایکوم (CBS)، تایم - وارنر - ا.ا.ال (CNN) و امپراتوری خبری روپرت مرداخ است. رادیوهای امریکا نیز در دست دو شرکت غول‌آسای کلیرچانل (Clear Chanel) و سینکلر (Sinclair) متمرکزند. رابطه تنگاتنگ و جدایی‌ناپذیر این شبکه‌های رادیو تلویزیونی با انحصارات و شرکت‌های آمریکایی (به دلیل آنکه منبع درآمد آن‌ها از طریق تبلیغات تجاری برای این شرکت‌هاست) برای همگان آشکار است.

۳. **نقش دستگاه‌های ارتباط جمعی :** بدین ترتیب وقتی که دستگاه‌های ارتباط جمعی و انحصارات بزرگ امریکا برای

انتخاب کاندیدی بسیج می‌شوند در واقع هیچ‌کس در برابر آن کاندید توان مقاومت نخواهد داشت. به‌طور مثال در میان کاندیدهای حزب دموکرات در سال ۲۰۰۴ افراد سرشناس، شناخته‌شده در سطح کشور و محبوبی چون دنیس کوسی نیچ و دکتر هاوارد دین وجود داشتند که اولی نماینده ترقی‌خواه کنگره امریکا و دومی استاندار ایالت ورمونت است. و هر دو در مبارزات انتخابی دور اول حزب دموکرات توانستند از طریق بسیج صدها هزار فعال انتخاباتی جوان، میلیون‌ها دلار

از مردم عادی پول جمع‌آوری کنند و دست به تبلیغات وسیع برای کاندیداتوری خود زنند اما چون این دو از ابتدا به مخالفت با حمله امریکا به عراق برخاسته بودند، دستگاه‌های ارتباط جمعی از اواسط مبارزات انتخاباتی یا آن‌ها را منزوی کردند و یا دست به تبلیغ علیه آن‌ها زدند و بالاخره توانستند آن‌ها را از صحنه به درکنند. تردیدی نیست که ماشین حزبی دموکرات‌ها نیز در منزوی کردن این دو و حمایت از "بی‌خطرترین" کاندید حزب یعنی جان کری نقش داشت اما به نظر می‌رسد که نقش دستگاه‌های ارتباط جمعی در خدشه‌دار کردن چهره آن‌ها با استفاده از اشتباهات کوچکشان نقش تعیین‌کننده داشت.

حمایت بی‌چون‌وچرای دستگاه‌های ارتباط جمعی از جورج بوش – باوجود مخالفت اکثریت مردم امریکا از سیاست‌های داخلی و خارجی او – چنان آشکار بود که خود تبدیل به عاملی برای بالا بردن آگاهی مردم امریکا و جهان در مورد "دموکراتیک" بودن انتخابات امریکا و "بی‌طرفی" دستگاه‌های ارتباط جمعی این کشور شد. نقش سهمگین، تعیین‌کننده و نابودگر دستگاه‌های ارتباط جمعی امریکا در ایجاد ذهنیت مردم، آماده کردن آن‌ها برای پذیرفتن سیاست‌های تجاوزگر دولت بوش در سراسر جهان، تعیین اولویت‌ها و دستور کار سیاست دولت – چه در سطح محلی، چه کشوری و جهانی – چنان است که اکنون ادبیات وسیعی در این مورد می‌توان در کتابخانه‌ها یافت. نقش انحصارات غول‌آسای ارتباط جمعی و پیوند آن‌ها با دیگر انحصارات عظیم – به‌ویژه انحصارات نفتی، اسلحه‌سازی، شرکت‌های دارویی، تولیدکنندگان وسایل ارتباطی راه دور و بانک‌ها – چنان است که بسیاری از مردم امریکا فکر می‌کنند راه گریزی از تار عنکبوت این انحصارات نیست.

سناتور هولینگ (Holling) نماینده خیلی قدیمی و دست راستی کنگره از جنوب امریکا که اکنون در سن ۸۱ سالگی در حال بازنشستگی است در مصاحبه اخیر (۱۲ دسامبر ۲۰۰۴) خود با مایک والاس خبرنگار برنامه "۶۰ دقیقه" تلویزیون سی. بی. اس اعتراف تکان‌دهنده‌ای درباره رابطه تنگاتنگ سناتورهای آمریکایی با انحصارات آمریکایی کرد که حاوی درس‌های بسیار پراهمیتی است. او اقرار کرد که فقط ورود به مبارزه انتخاباتی برای نمایندگی کنگره امریکا (نه ریاست جمهوری) لاقلاً نیاز به ۸ تا ۱۰ میلیون دلار پول دارد. او اضافه کرد که تنها کسانی می‌توانند چنین مبلغی تهیه کنند که مورد حمایت شرکت‌ها و انحصارات آمریکایی یا ثروتمندان محلی و یا افراد پرنفوذ وابسته به آن‌ها باشند. به اقرار او هنگامی که کاندیدی چنین پول کلانی از چنین منابعی دریافت کند لاجرم اگر انتخاب شود باید پاسخگوی منافع آن‌ها باشد و نه کارگران و زحمتکشان و مردم عادی. سناتور هولینگ در این مصاحبه تا به آنجا پیش رفت که به این واقعیت تکان‌دهنده اذعان کرد که بسیاری از لویاح کنگره امریکا مستقیماً توسط دلالان (Lobbyists) و وکلای مدافع انحصارات نوشته می‌شوند و نمایندگان کنگره که مرهون آن‌ها هستند باید این لویاح را به تصویب رسانند.

۴. **پسچیدگی و موانع شرکت در انتخابات :** در امریکا برخلاف اکثریت قریب به اتفاق کشورهای پیشرفته صنعتی دولت نه تنها به نام‌نویسی مردم برای شرکت در انتخابات کمک نمی‌کند بلکه به‌طور غیرمستقیم به دل‌سردی آن‌ها نسبت به رأی دادن کمک می‌کند. در این زمینه لاقلاً دو عامل را می‌توان نام برد. اول آنکه اوراق نام‌نویسی شرکت در انتخابات برای واجدین شرایط فرستاده نمی‌شود بلکه رأی‌دهندگان باید خود به دنبال آن بروند، طبیعتاً کارگران و زحمتکشان و افراد کمتر تحصیل‌کرده که نه فرصت لازم برای این کار رادارند و نه انگیزه قوی برای شرکت در انتخابات (به دلایل فراوان)، امکان مراجعه‌شان برای نام‌نویسی کمتر خواهد شد. دوم آنکه روز رأی‌گیری که نخستین سه‌شنبه ماه نوامبر است روز غیر تعطیل است. این هم مانعی بر سر راه شرکت بسیاری از کارگران شاغل به وجود می‌آورد. درحالی‌که در اکثریت بزرگ کشورهای دیگر روز انتخابات یا آخر هفته است یا در روز تعطیل.

موانع و مشکلات ایجادشده بر سر راه رأی‌دهندگان اما به هیچ رو به اینجا ختم نمی‌شود، اکنون آشکار شده است که در مناطق فقیرنشین و کارگر نشین نه تنها شمار مکان‌های رأی‌گیری کمتر از نقاط دیگر است بلکه ماشین‌های شمارش آرا نیز اغلب کهنه، از کار افتاده و یا دچار نقص و کمبود است. علاوه بر آنچه در انتخابات سال ۲۰۰۰ و چه امسال موارد متعددی از ارباب، فریب و تهدید رأی‌دهندگان رنگین‌پوست و فقیری که اکثریت به دموکرات‌ها رأی می‌دهند دیده شده است. پس از انتخابات رسوای ۲۰۰۰ این مشکلات موجب اعتراض نمایندگان آفریقایی‌تبار کنگره امریکا شد.

همه این موانع طی سال‌ها موجب آن گردیده است که درصد شرکت‌کنندگان در انتخابات آمریکا نه‌تنها از همه کشورهای صنعتی پیشرفته بلکه از بسیاری کشورهای "جهان سوم" هم کمتر باشد و در ۴۰ سال اخیر بی‌وقفه رو به کاهش رود. آمار زیر نشان‌دهنده این واقعیت است: (منبع: نیویورکتایمز ۵ نوامبر ۱۹۹۲)

سال	درصد شرکت‌کننده
۱۹۶۰	۶۳٪
۱۹۶۴	۶۲٪
۱۹۶۸	۶۱٪
۱۹۷۲	۵۵٪
۱۹۷۶	۵۴٪
۱۹۸۰	۵۳٪
۱۹۸۸	۵۰٪
۱۹۹۲	۵۴٪

۵. **تقلب آشکار:** اما آنچه انتخابات سال‌های ۲۰۰۰ و ۲۰۰۴ را از انتخابات دوره‌های قبل جدا می‌کند این است که اکنون هیئت حاکمه آمریکا ناچار است برای فرستادن کاندیدای راست افراطی حزب جمهوری‌خواه به کاخ سفید دست به تقلب آشکار و گسترده زند. واضح است که این تقلبات از سال‌های پیش وجود داشته‌اند اما در سال ۲۰۰۰ چنان گستردگی پیدا کردند که کوس رسوایی آن در همه‌جا پیچید. پیش از پرداختن به نوع تقلبات، لازم است جنبه دیگری از شیوه انتخاب رئیس‌جمهور آمریکا شکافته شود تا ماهیت غیر دموکراتیک آن آشکارتر گردد: رأی‌دهندگان آمریکایی روز دوم نوامبر هر چهار سال به کاندید ریاست جمهوری و معاونش مستقیماً رأی نمی‌دهند بلکه به نمایندگان **مجلس برگزیننده (Electoral College)** رأی می‌دهند، تعداد نمایندگان این مجلس مساوی کل نمایندگان کنگره - ستاد مجلس نمایندگان- است یعنی ۵۳۹ نفر خواهد بود، بنابراین هر کاندیدی توانست رأی لااقل ۲۷۰ نفر از نمایندگان این مجلس را - که در ماه دسامبر همان سال در واشنگتن گرد هم آمده و رئیس‌جمهور و معاونش را انتخاب می‌کند - بیاورد، رئیس‌جمهور آمریکا می‌شود. رأی‌دهندگان هر ایالت برحسب آنکه دموکرات یا جمهوری‌خواه باشند می‌توانند به تعداد نمایندگانی که آن ایالت در سنا و مجلس نمایندگان دارد نماینده برگزیننده (Electors) از حزب خود انتخاب کنند. این نمایندگان برگزیننده قبلاً در کنگره (کنوانسیون) حزب مربوطه تعیین می‌شوند. تعداد نمایندگان ایالات مختلف آمریکا بسیار متفاوت است، مثلاً کالیفرنیا بیش از ۵۰ نماینده در کنگره دارد درحالی‌که ایالت کوچک و دورافتاده‌ای می‌تواند ۶ یا ۷ نماینده داشته باشد. بدین ترتیب آنچه تعیین‌کننده انتخابات رئیس‌جمهوری است نه اکثریت آرا مردم (Electoral Vote) خواهد بود. از این رو هر یک از دو حزب در درجه اول کوشش می‌کنند مبارزات انتخاباتی خود را طوری تنظیم کنند که رأی اکثریت **مجلس برگزیننده** را نصیب خود کنند. این مسئله می‌تواند مشکلاتی از نوع مشکل ایالت فلوریدا در سال ۲۰۰۰ و مشکل ایالت اوهایو در سال ۲۰۰۴ را به وجود آورد. در سال ۲۰۰۰ باآنکه آل گور رأی اکثریت مردم آمریکا را داشت اما جورج دبلیو بوش برنده شد. چرا؟ چون ایالت فلوریدا تعیین می‌کرد که ۲۹ نماینده برگزیننده آن ایالت نصیب کدام کاندید خواهد شد. حزب جمهوری‌خواه با تقلب گسترده و کمک دیوان عالی کشور انتخابات فلوریدا را به نفع خود تمام کرد و در نتیجه توانست رأی ۲۷۰ نماینده (Electors) را نصیب خود کند و جورج دبلیو بوش را رئیس‌جمهور آمریکا کند. در سال ۲۰۰۴، به‌عکس، جورج دبلیو بوش اکثریت آراء را نصیب خود کرد اما اگر جان کری در ایالت اوهایو اکثریت می‌آورد می‌توانست رأی ۲۷۰ نفر نماینده Elector را داشته باشد و به کاخ سفید راه یابد اما حزب جمهوری‌خواه باز با تقلب گسترده در آن ایالت جورج دبلیو بوش را برنده اعلام کرد.

حال که این عامل نسبتاً پیچیده و غیر دموکراتیک در انتخابات ریاست جمهوری امریکا را شرح دادیم ببینیم تقلبات آشکار چگونه صورت می‌گیرد. باید یادآور شد که سیستم رأی‌گیری و شمارش آراء در امریکا برخلاف دیگر کشورهای پیشرفته، در ایالات و مناطق مختلف یکدست نیست بلکه با روش‌های جورواجور و گاه پیچیده صورت می‌گیرد، جالب اینجاست که گرچه مخارج انتخابات امسال ۴ میلیارد دلار بوده است، تخمین زده می‌شود که چنین سیستم رأی‌گیری پیچیده و مشکل‌آفرینی با مخارجی کمتر از یک میلیارد دلار می‌تواند به سیستم مدرن و ساده‌ای (لااقل چون برزیل و ونزوئلا) تغییر داده شود. درحالی‌که سیستم رأی‌گیری کنونی امکان تقلب را بسیار آسان‌تر می‌کند. و اما برخی از این تقلبات شناخته‌شده کدامند؟

ا. بیش از یک‌سوم از رأی‌گیری‌ها توسط ماشین‌های الکترونیک انجام می‌شود. نرم‌افزار (Software) این ماشین‌ها اکثراً توسط دو شرکت معروف تولید می‌شود که صاحبان آن‌ها از طرفداران سرسخت جمهوری‌خواه و شخص جورج بوش‌اند بلکه علناً اعلام کرده‌اند که اصرار دارند او انتخاب شود. تمام تلاش‌های مردم، نهادهای مردمی و برخی اعضای کنگره برای راضی کردن این شرکت‌ها به دادن مدرک کتبی (Paper Trail) به رأی‌دهنده مبنی بر اینکه رأی او به‌حساب کدام کاندید رفته است با شکست روبرو شده. درحالی‌که برقراری چنین سیستمی کاملاً امکان‌پذیر و ساده است. اکنون بدون، هیچ تردیدی آشکار شده است که با دست بردن در نرم‌افزار این ماشین‌ها می‌توان در شمارش آراء به نفع این یا آن کاندید دست برد.

ب. هم در انتخابات سال ۲۰۰۰ و هم ۲۰۰۴، صدها هزار از آراء مردم به بهانه‌های مختلف به دور ریخته شد، از جمله رأی‌های موقت (Provisional) و رأی‌های غایبین (absentee ballots). رأی موقت مربوط به کسانی است که به دلیل مشکل در رأی دادن یا معلوم نبودن مکان معین، رأی‌اش بلافاصله به‌حساب نمی‌آید تا تکلیف آن بعداً معلوم شود. و رأی غایبین مربوطه به افراد ساکن خارج و یا بیرون حوزه رأی دادن است، این دور ریختن‌ها بیشتر در مناطق فقیرنشین صورت می‌گیرد.

ت. محروم کردن صدها هزار نفر از رأی‌دهندگان رنگین‌پوست به بهانه دروغین داشتن سابقه جنایی و دیگر بهانه‌ها. تقلبات گسترده از این دست توسط روزنامه‌نگار و پژوهشگر بنگاه سخن‌پراکنی بی.بی.سی. گرک پالاست (G. Palaste) در کتابش زیر عنوان "بهترین دموکراسی که با پول می‌شود خرید" آمده است. این خبرنگار انتخابات سال ۲۰۰۰ و ۲۰۰۴ را به‌دقت مطالعه کرده و کتاب او بر پایه این مطالعات نوشته شده است.

حال سؤال این است که اگر هیئت حاکمه امریکا چنان اهرم‌های قدرتمندی در دست دارد که سال‌های سال است نمایندگان خود را به کاخ سفید، کنگره امریکا و کرسی‌های قضاوت می‌فرستد و درعین حال توانسته است نقاب دموکراسی بر چهره زند و نه تنها بخش وسیعی از مردم امریکا بلکه روشنفکران "جهان سوم" را نیز فریب دهد، چگونه است که در سال‌های اخیر نقاب از چهره برداشته و ناچار است دست به چنین تقلباتی بزند و مشروعیت سیاسی خود را زیر سؤال برد؟ این سؤال در رابطه با زیر پا گذاشتن قراردادهای و قوانین بین‌المللی، میثاق‌های سازمان ملل و قانون اساسی امریکا توسط نو محافظه کاران (Neocon) حاکم نیز مطرح است. پاسخ این پرسش در درجه اول این است که بحران ساختاری نظام سرمایه، هیئت حاکمه را بر آن داشته است که برای سرکوب جنبش ترقی‌خواه کارگران و زحمتکش‌ان در داخل و سلطه بلامنازع بر جهان هر قیمتی را بپردازد تا به‌زعم خودش بتواند بر این بحران فائق آید. تجربه چهار سال گذشته اما نشان داده است که این سیاست‌ها نظام سرمایه را در بحران عمیق‌تر فروبرده و چهره واقعی آن را به صدها میلیون انسان نشان داده و مشروعیت دولت و نظام حاکم بر امریکا را کاملاً زیر سؤال برده است. و این قدمی بزرگ به‌پیش برای رهایی کل بشریت از این نظام است.